



ترکمن‌های ایران

(۵)

هوشنگ پور کریم

از انتشارات اداره فرهنگ عامه

در مقاله‌هایی که تاکنون راجع به ترکمن‌های ایران در «هنرو مردم» به طبع رسید، زمینه‌های اجتماعی و تاریخی ترکمنان و جغرافیای تاریخی «دشت‌گران» (ترکمن صحرا) به اجمال بررسی شد. از این شماره، به مطالعه همه شئون مادی و معنوی زندگی مردم یکی از دهکده‌های ترکمن می‌پردازیم.

در مقاله حاضر، پس از آشنائی مقدماتی با دهکده «اینچه بورون - ince burun»، توصیف کوتاهی از گذشته مردمش و برنجکاری منسوخ شده آن را می‌خوانیم تا زمینه لازم برای بررسی موضوع‌های موردنظر فراهم بشود که در شماره‌های آتی «هنرو مردم» مطالعه خواهد شد.

اینچه بورون

آشنائی با محل :

و «دانشمند» است که سه دهکده‌اند و بزرگترینشان «اینچه - بورون». اگر «آق تپه - oq tape» را هم - که در سه چهار کیلومتری جنوب «اینچه بورون» است - با آن ده دوازده تا آلاچیقش به حساب یک‌ده بگذاریم، می‌شوند چهارتا و هر کدام بنامده برتپه‌ای کوچک که در هر جای دیگر غیر از «ترکمن صحرا» به تپه بودن آنها شک می‌کنند. صحرا هم عجب پدیده‌ای است. آن همه زمین، تهی از انسان، تهی از زندگی، گسترده به خار و بوته‌ها، با گذار گهگاه شترهای بی‌بار و مهار که تنها به پاس طبع شگفت‌انگیز خود به صحرا تن داده‌اند. باز گردیم به «اینچه بورون» که مردمش برخاک آن می‌کارند و می‌چرانند

«اینچه بورون» در شمال «دشت‌گران» و در حاشیه جنوبی رودخانه «اترك» بر تپه‌ای دراز و باریک^۱ افتاده است که از آنجا به سمت جنوب شرقی تا «گنبد کاووس» هفت هشت فرسنگ و به سمت جنوب غربی تا «گران» دوازده فرسنگ راه است. رودخانه «اترك»، در آن محل، روزگاری رودخانه بود؛ روزگاری که عمرش ده پانزده سال پیش بسر رسید و عمر نعمت را هم برید. حالا باریکه آبی از آن مانده است که به زحمت خودش را می‌کشانند.

آن طرف «اترك»، خاک «شوروی» است، که پس از فاصله‌ای کوتاه و پوشیده با نی‌ها و خار و بوته‌ها، سیم خاردار و برجهای دیده‌بانی کار گذاشته شده است. این طرفش، کشت و کارهای مردم «اینچه بورون» و «تنگلی - tangali»

۱ - معنی «اینچه بورون» هم در گویش ترکمنی «دماغه دراز و باریک» است: (اینچه = باریک و دراز) + (بورون = دماغ، دماغه).

وافتخار زندگی به آن می‌بخشند.

با جامه‌های سبک تابستانی و کلاه ترکمنی، تیشه‌ای یا داسی در دست، در پی وجین کردن مزرعه پنبه ویا در پی درو کردن گندم ازده بیرون می‌روند. زن‌ها، با پیراهن‌های سرخ و گلدار، در حالیکه زیورهای آویخته بر گیسوهایشان و «گل بیخه»‌ها و گردنبندهایشان از زیر روسری‌ها پیداست، بره‌ها و بزغاله‌ها را از خانه‌های خود به گله هدایت می‌کنند. شترها و اسبها و خروهایی که شب را کنارهم و با سروصداهاشان در میدان ده بسر برده بودند، اینک با برانگیختن گرد و خاک کار روزانه را شروع کرده‌اند. گله گاوها برای چرا با چوپانشان ازده براه می‌افتد. خرها را وقتی که پالان گذاردند پسران و دختران با ظرفهای آب سوارشان می‌شوند تا برای خانه‌هایشان آب بیاورند. دخترهای بزرگ‌تر تازه عروسها و زن‌ها به قالبچه‌بافی می‌پردازند.

اندکی پیش از آنکه آفتاب به بالای ده برسد، مردهائی که کشتشان چندان دور نیست به ده بازمی‌گردند تا کنار زن و بچه‌هایشان لقمه‌ای بخورند و لختی بیاسایند. در چند ساعت حوالی ظهر کمتر گذرنده‌ای یا جنبنده‌ای دیده می‌شود. همه از گرمای هوا به درون اطاقها و آلاچیقها پناه می‌برند. گوساله‌ها یا گوسفندهای گوشنی را که برای پروراری به جلو خانه‌هایشان می‌بندند و الاغها و حتی مرغ و خروسها همه بی‌حرکت در زیر سایه دیوارها یا «تالار» هائی که با تخته‌ها و نی و بوته‌ها پوشانده شده است به خواب می‌افتند.

فصل تابستان، در چنان موقعی از روز، دهکده کاملاً آرام و ساکت است. درها بسته و صداها خفته، انگار که زندگی را تعطیل کرده‌اند. تنها صدای کوبیدن شانه‌های قالبچه‌بافی از چند خانه یا آلاچیق دوروبر شنیده می‌شود که در آن سکوت همچون ضربه‌های تعیین‌کننده وزن یک آهنک می‌توان آنرا بهتر شناخت.

هنگام غروب، مردهائی که به زراعت‌هایشان باز گشته بودند و آنها که سرتاسر روز را به وجین مزرعه پنبه یا به درو کردن گندم مانده بودند، اینک با علفهائی که برای حیواناتشان گرد آورده‌اند به ده بازمی‌گردند. لحظه‌ئی بعد، این مردان، هر چند نفر گردهم به گفتگو می‌نشینند. زن‌ها برای نان پختن تنورهارا آتش می‌کنند و از هر سوی دود و دمی براه می‌اندازند. پسرها و دخترها با ظرفهای انباشته از آب که بر الاغها سوار کرده‌اند به ده می‌رسند. مراجعت گله‌ها، شیردوشی زن‌ها، بازبافی پراکنده کودکان، غروب اینچه بورون را در پی رخوت و سکوت ظهر پرغله می‌نماید. شاید همه نیروهای حیات به حرکت آمده‌اند تا با آفتاب و افق گلگون مغرب وداع کنند، یا در استقبال شب پرستاره‌ای باشند که آسمانش در صحرا از هر جای دیگر پرشکوه‌تر است.

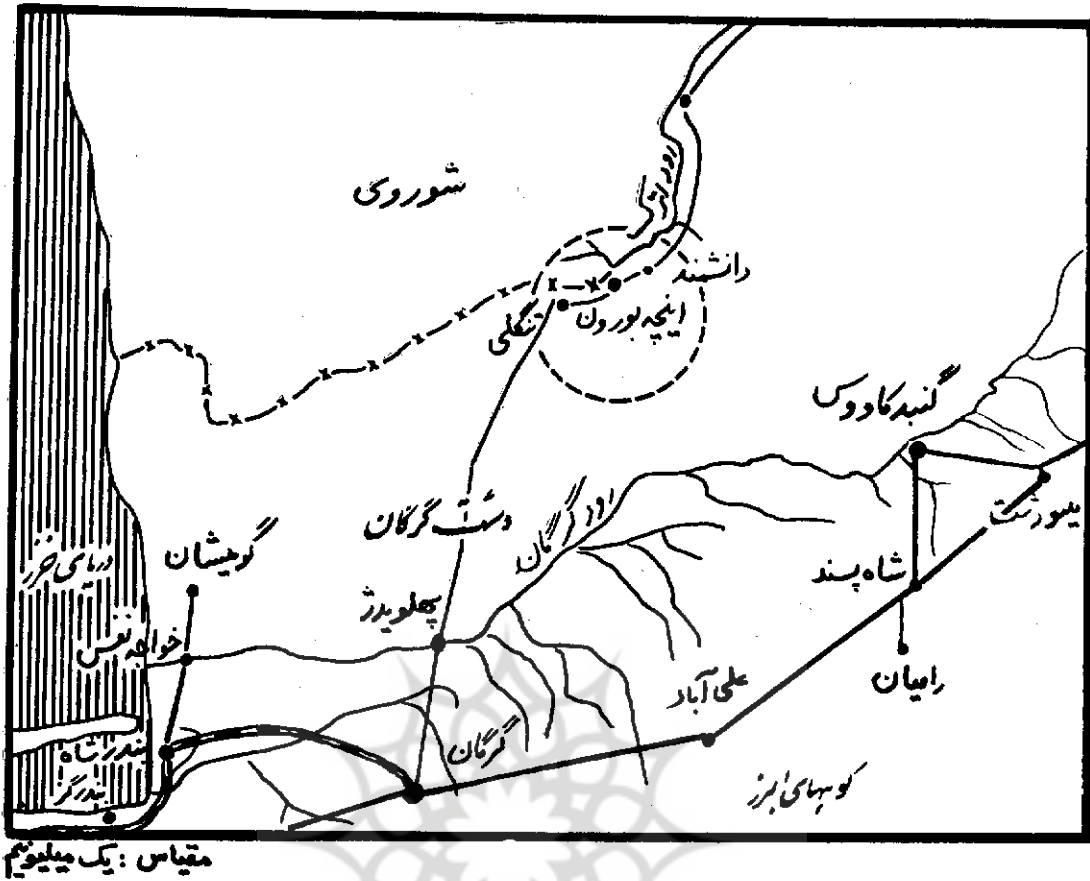
شبهای اینچه بورون - تابستانها - باید با نسیم خنکی

نمای ده از جنوب بدقواره است؛ دراز و باریک، با خانه‌های کوچک و آلاچیق‌هایی که کنارهم و جدا ازهم بر روی تپه افتاده‌اند؛ بامش درخت گز و چندتا درخت سنجد. همین آدم اگر آنها نیازموده باشد، یا شوق چنین آزمونی نداشته باشد، از همانجا که دورنمای ده را ببیند، راهش را کج می‌کند. مگر این که اهل همانجا باشد یا حداقل قسمتی از آموزندگی اش در آنجا بگذرد.

راه ورود به ده از مشرق است. البته از هر طرف می‌شود وارد شد. چرا که بازاری یا کوچه‌ای یا قلعه‌ای با دیوارها و دروازه‌ها در کار نیست. اما این راه آسان‌تر است؛ چون با رفت و آمد کوبیده شده‌است و بر چند جوی پل بسته‌اند که حتی ماشینهای باری هم اگر باران نبارد از آنها می‌گذرند. از دماغه شرقی «اینچه بورون»، راه دو طرف می‌شود. یکی درست مشرق به «دانشمند» می‌رود و یکی به «اینچه بورون». همین راه است که از سرتاسر آبادی می‌گذرد و آن طرف ده سر می‌آورد و هفت و هشت کیلومتر دورتر به دهکده «تنگلی» می‌رسد که در مغرب «اینچه بورون» است. همه آلاچیقها و خانه‌های ده در دوسوی همین راه افتاده‌اند. خانه و آلاچیق‌هایی که در جنوب راه هستند، پشتشان به راه است، خانه‌ها و آلاچیق‌های شمالی، رویشان. یعنی که ایوان‌هایشان روبروی جاده است و در اطاقها و آلاچیقها هم به روی جاده بازمی‌شود و به سمت جنوب که آفتابگیر است. در دو طرف همین راه، هفت و هشت دکان «اینچه بورون» را در فاصله‌هایی دور ازهم می‌توان یافت که ساختمانشان با خانه‌های ده تفاوتی ندارد. هر دکان با کمی اشیاء و محصولات که از شهر آورده‌اند. در نیمه‌های راه، سمت جنوب، مدرسه دهکده است. بعد از مدرسه، میدان ده قرار دارد که جای گشاده‌تری است و گرنه با قسمت‌های دیگر راه چندان تفاوتی ندارد. مسافتی بعد از آن، درست جنوب، ساختمان «درمانگاه سپاه بهداشت» است. کمی بعد، تقریباً در انتهای آبادی، سمت شمال جاده، ساختمان دو آشکوبه «پاسگاه مرزبانی» قرار گرفته است بایک برج دیده‌بانی که روزها درفش ایران بر آن افراشته است و شبها چراغی روشن. عجب حال و احساسی دارد تماشای آن آخرین درفش افراشته یا آن آخرین چراغ روشن در حد و مرز خاک کشور.

این دیدار گذرنده‌ای بود از «اینچه بورون». نمای کالبدی که روح آن اینچه بورون‌ها هستند. و اگر بخواهیم از این مردم هم نمایی با همان دیدار گذرنده داشته باشیم، ناچار باید آنان را بر حسب فصل و موقع روز یا شب در چند تصویر مجسم کنیم:

صبحهای تابستان، وقتی که خورشید هنوز در افق رنگین مشرق است، مردم «اینچه بورون» به کار برخاسته‌اند. مردها



نقشه موقعیت جغرافیائی اینچه‌بورون.

به سگ‌ها و شترها واسبها و بیش از همه به الاغهایی واگذار شده است که فریادها و دعواهایشان تا سپیده صبح تمام نمی‌شود. در زمستانها حال ده طرزی دیگر است. در کنار همه خانه‌ها و آلاچیقها توده‌ی هیزم از شاخه‌های خشک‌گر انباشته است. مردم کمتر پیدایشان می‌شود. صبحها و غروبها را که سردتر است تا می‌توانند توی اطاق یا آلاچیق بصرمی‌برند. معهدا کارهای گوناگون روزانه دست‌بردار نیست. اگر مردهای پوستین‌پوشیده‌ئی را که آفتاب می‌گیرند ندیده‌بگیریم، دیگران هر یک به کاری مشغولند. مردانی که از ده بیرون می‌روند با بیلی بردوش برای جوی‌کندن یا تبری برای هیزم چیدن، پسرچه‌هایی که در راه مدرسه کتاب و دفتر به زیر بغل گرفته‌اند، زنهایی که بر روی پیراهن‌های کم‌بها روپوشهای گران‌قیمت مخملی و سکه‌دوزی شده پوشیده‌اند و به کارهای خانه می‌رسند. اینها با همان اطاقها و آلاچیق‌هایی که در برخی از آنها زنان و دختران همچنان به قالبیچه‌بافی مشغولند. بیرون از دهکده، زمینهایی که در آنها گندم و جو کشت کرده‌اند هنوز سبز نکرده است. در زمینهایی که پنبه‌کاری شده

همراه باشد و گرنه مشکل می‌توان وزوز پشه‌ها را و نیشهایشان را تحمل کرد. بی‌سبب نیست که اینچه‌بورونیا در این شبها چراغ روشن نمی‌کنند و در ایوان یا «تالار» های کوچکشان با همان روشنائی ماه و ستاره‌ها می‌سازند. خانواده‌هایی که در اطاقها بصرمی‌برند یا در آلاچیقها، ناچار چراغ موشی کوچکی می‌افروزند و در برتو ناتوان آن سفره نانشان را پهن می‌کنند. دعای بعد از صرف هر غذا و از جمله دعای پس از شام خالی از لطف و احساس نیست. مردم اینچه‌بورون به پاس لقمه‌هایی که به زحمت فراهم می‌شود، دست‌ها را همراه با زمزمه آیه‌ای بلند می‌کنند و با خلوص نیت که هرگز نمی‌توان به آن شك کرد شکر گزار خداوند می‌شوند.

دختران جوان و زنها پس از آنکه کودکان را به خواب سپردند، چند ساعتی به قالبیچه‌بافی و دوک‌ریسی ادامه می‌دهند. مردها برای وقت‌گذرانی درجائی‌گردم می‌نشینند و زحمت کارهای روزانه را با گفتگوهای غالباً شیرین شبانه جبران می‌کنند.

اینک همه اینچه‌بورونیا بخواب رفته‌اند و دهکده



زنان و دختران اینچه بورونی بیشتر ساعات روز را به قالی بافی مشغولند.

اجدادشان که گلهدار بودند و کوچ نشین . گذشته اترکیها را تا چهل پنجاه سال پیش باید از زبان خود آنها شنید و با آنچه که اینک هستند در آمیخت و تصویری روشن از آن ساخت . اما برای دورتر از پنجاه سال . ناچار باید اشارات و حرف و حدیثهای مختلف را کنار هم گذاشت و بامختصر مدارک مکتوبی که درباره « اینچه بورون » بجا مانده است تطبیق داد و به تصویری مبهم قناعت کرد .

تا همین ده پانزده سال پیش ، در زمینهایی که حالا پنبه و گندم می کارند و آبش را با پمپهای موتوری از اترك بالا می کشند ، برنج کشت می کردند . آن وقتها آب اترك بقدری زیاد بود که به اندک طغیانی در فصل بهار سرمی کشید و در زمینهایی که قبلاً کرت بندی شده بود راه می افتاد و آن را سیراب می کرد . وقتی هم فرومی نشست لایه ئی از آن بجای می ماند که اترکیها می توانستند جوانه های برنج را در آن نشاء کنند . بعد هم ، تا فصل درو ، با کمی جوی بندی کردن ، دائماً آب رودخانه را به شالیزارها می رساندند و نمی گذاشتند خشک بماند .

برنج اترك در همه ترکمن صحرا به خوش عطری شهرت داشت و دهکده های اترك به همین سبب پررفت و آمد بود . نه تنها برنج ، خربوزه و هندوانه هم کشت می شد . از خربوزه هایی حکایت می کنند که لب و دهان طاقت شیرینی آن را نداشت

بود ، اکنون شاخه بالهای خشک و رنگ سوخته برجای مانده است ، تهی از هر برگ و غوزه ای . منظره این زمینها در روزهای ابری زمستان غم انگیزتر است . از هر جایش رخوت و سستی می نماید . در حالیکه آسمان با ابرها انباشته است و باد آرام نمی گیرد .

زمستانها ، روزهای آفتابی در اینچه بورون مطلوبترین روزهاست . وقتی که همه ابرها باریده باشند و خورشید با فخر و شکوه همیشگی اش بتابد . از دور نمای « کوه های البرز » در این روزها نباید غفلت کرد که سرتاسر افق جنوبی دشت را دربردارد و ارتفاعاتش با برفها پوشیده است .

نگاهی به گذشته :

ترکمنهای « دشت گرگان » (ترکمن صحرا) ، « اینچه بورون » و دهکده های دوروبر آن را رویهم « اترك » می نامند . مثلاً وقتی بگویند که : « پنبه امسال اترکیها خوب بود » ، مقصودشان پنبه مزارع مردم « اینچه بورون » ، « تنگلی » ، « دانشمند » و « آق تپه » است . این نامگذاری البته بی سبب نیست . زیرا که مردم این دهکده ها پیش از آن و بیش از آن که به همه دشت بستگی یافته باشند به حوزه ئی از زمینهای دوروبر اترك و به رودخانه اترك وابسته بودند . اترکیها تا یاد دارند اترك را داشتند . چه خودشان که کشاورزند و ده نشین ، چه

و آنها که توانائی نداشتند زمینهایشان را با شرکت صاحبان پمپها کاشتند .

چاره‌اندیشی دیگرشان هم این بود که بالای اینچه بورون و از رودخانه اترک نهری تا کنار تنگلی کنند و به محلی رسانند که اکنون دریاچه کوچکی شده است و آب اترک را که زمستان زیاد می‌شود در این دریاچه ذخیره می‌کنند . تا هم به زمینهای آنطرف دریاچه که دوسه سالی است کشت می‌کنند آب برسانند و هم در تابستان برای آبی که باید خودشان در خانه مصرف کنند در مضیقه نمانند .

بنابر این دوره‌ئی از زندگی اترکیها که اکنون در آن بسر می‌برند پس از نسخ برنج کاری شروع شده است . پیش از آنکه به این دوره زندگی آنان پردازیم لازم است بدانیم که این مردم کشت برنج را از چه وقت و از چه کسانی آموخته بودند . زیرا مسلم است که زندگی گلگهداری با آن کوچهای بیلاقی و قشلاقی که ترکمنهای «یموت» گرفتار آن بودند اگر هم می‌توانست با کشت دیمی اندکی گندم وجو سازگار باشد با شایکاری سازگار نبود که محتاج مراقبت و مواظبت دائم است و حداقل چهار پنج ماه از سال را باید بالای سرش ماند و آبیاری اش کرد . یعنی از مرحله‌ئی که بذر جوانه می‌زند تا وقتی که نشاء

و چنان بزرگ بود که بیشتر از دوتا به الاغ نمی‌شد بار کرد . از برکت آبهای اترک به اندازه‌ئی پرنده و مرغابی زیاد بود که کمتر خانواده‌ئی یک روز یا یک شب را بدون خوردن گوشت پرنده می‌گذراند . و تمام تشکها و پشٹیهایشان را با پرهای همان مرغابیها می‌انباشند و هنوز در هر خانه اینچه - بورونی حداقل چند تایش را می‌شود دید .

در سالهای بعد هر قدر که آب اترک کمتر می‌شد ، این نعمتها هم از اینچه بورون سر می‌تافت . علت کم شدن آب این بود که بخشها و دهکده‌های بالاتر از اینچه بورون که در کناره‌های اترک قرار گرفته‌اند ، چه اینسوی مرز و چه آنسوی مرز ، آب رودخانه را به زراعتهای خودشان کشانند . هر سال که دامنه زراعت در آنجاها بیشتر می‌شد ، آب کمتر برای اترکیها باقی می‌ماند . تا رسید به ده پانزده سال پیش که آب بکلی کم شد و با هیچ عذر و بهانه‌ئی به جویها نمی‌ریخت .

این شد که اینچه بورونیها فاتحه برنج کاری را خواندند . خیلی‌ها ده را رها کردند و پی کسب و کاری دیگر به گنبد کاووس و دهکده‌های دوروبرش رفتند . آنها که باقی ماندند به کشت گندم و پنبه پرداختند . هر کس که دستش می‌رسید و توانائی داشت برای آبیاری زراعتهای خود پمپهای موتوری خرید

راست : در اینچه بورون ، سوزن‌دوزی دختران از جمله مناظری است که زیاد دیده میشود . چپ : یک زوج جوان اینچه بورونی .



کنند و بروید و درو شود. بعد هم، خرمن کردن و کوبیدن و باد دادن و دوباره کوبیدن که مراحل دیگرش است. این کارها را مردمی وابسته به ده و آب و مملک می‌توانستند به سرانجام برسانند، نه مردمی که ردگله بودند و از بیلاق تا قشلاقشان حداقل ده پاتزده منزل راه بود.

برای روشن کردن موضوع ناچار باید باز هم به گذشته برگشت. دوره‌ئی که ترکمنهای اترک فقط ماههای سرد سال را در اترک بسر می‌بردند و با آغاز ماههای گرم، همراه کوچندگان دیگر، به شمال و به دامنه کوههای «بالخان» می‌رفتند و دشت گرگان (ترکمن صحرا) را برای عده‌ئی از ترکمنها باقی می‌گذاشتند که گله‌دار نبودند و توانائی کوچ را نداشتند.

کوچ کردن هم هر چه باشد وسیله‌ئی می‌خواهد. دام‌دار بودن اولین شرط و اصلی‌ترین شرط آن است و دام‌پروری قصد و غرض کوچ و کوچندگان. بعد هم وسیله کوچ باید فراهم باشد: گاری، شتر، اسب و الاغ... بیست فرسنگ صحرا را از سوئی به سوئی رفتن یک سیر و گردش سهل و ساده این زمانه و به قصد زیارت یا سیاحت یا سیاست نیست. هر کوچنده‌ئی حداقل باید یک گاری داشته باشد یا چند شتر که بتواند اجزاء آلاچیقش را و ریخت و پاشهای زندگی‌اش را بار کند و بچه‌هایش را بر آنها بنشاند. بودند کسانی در میان ترکمنها که وسیله‌های کوچ را نداشتند و ناچار تابستانها را هم در دشت گرگان بسر می‌بردند، بی کار و بی بار. البته با کشت جو و گندم دیمی آشنائی داشتند و کمی هم کشت می‌کردند، چه این عده که کوچ نمی‌کردند و «چمور» نامیده می‌شدند، چه آن عده که کوچ می‌کردند و «چاروا» بودند اما این مختصر زراعتهای پراکنده در آن دشت فراخ و تهی شده از گله و رمه محتاج مراقبت و دلسوزی نبود. بذری می‌افشاندند و بحال خود رها می‌کردند که تا پیش از مراجعت چارواها و گله‌هایشان به ثمر می‌رسید. به هر صورت... «چمور» ها که از گله و کوچ بریده بودند، ناچار متوجه زمین و زراعت شدند و متوجه همسایه‌هایشان استرآبادیها و مازندرانی‌ها و با تأثیر پذیری از زندگی این همسایه‌ها به کشت و ورز روی آوردند. از جمله، «چمور» های اترکی نیز به کشت برنجکاری پرداختند. در تصریح این حقیقت، شرح کامل شالیکاری اینچه بورونیها را تا آنجائی که اصطلاحات این کار یادشان مانده است به این گفتار می‌افزاید تا دانسته شود که آن اصطلاحات با گویش ترکمنی بیگانه و با گویش مازندران و استرآباد آشناست.

شرح برنجکاری منسوخ شده اترکیها:

در نیمه‌های بهار بذری برنج را در قطعه زمینی تنگ هم می‌پاشیدند که پیشتر وجین شده بود و آب دیده بود. این بذری پس از چند روز جوانه می‌زد و می‌گذاشتند تا چهل روز دیگر

خوب رشد کند و آماده نشاء شود. این جوانه سبز را «نیشه» - nische « و آن قطعه زمین را «نیشه پل - nische pel» می‌نامیدند. اول تابستان نیشه‌ها را می‌چیدند و در زمینهای که با لایه‌های رسوبی اترک پوشیده شده بود نشاء می‌کردند. در این زمینها که از پیشتر «پل بندی pel bandi» (کرت بندی) شده بود، طغیان اترک علفهای هرزه را در زیر پوشش رسوبی خود خوابانده بود. اگر علفهای هم باقی می‌ماند، هنگام نشاء کردن، پاهایشان را به روی ساقه‌های آن علفها می‌سراندند و در گل ولای دفشان می‌کردند و برجایش نیشه «شالی - shâli» را می‌نشاندند. بعد از نشاء کردن هم تا وقت درو کمتر محتاج «وجین» می‌شدند. فقط مواظب بودند که آب اترک دائماً از پای شالی‌ها بگذرد و شالیزار خشک نماند.

تا هنگام درو مواظبت‌های دیگری هم معمول بود. یکی اینکه کسانی را در شالیزارهای خودشان می‌گماشتند که شبها خوکهای وحشی را رَم بدهند تا به شالیزار نیایند و شالی را خراب نکنند. وقتی هم که شالی خوشه می‌کرد همه روزه جوانکهای را برای فرار دادن پرنده و گنجشک می‌گماشتند که برای دانه چیدن روی نهالهای شالی می‌نشستند و خوشه‌ها را تباہ می‌کردند. برای این گماشتگان شالیزارها مزد و مواجیبی هم از همان شالی مقرر می‌کردند که بعد از درو و خرمن کوبی می‌دادند. به جوانکها هر یک پاتزده بیست «پوت» و به آنها که خوکها را می‌رانندند هر یک چهل یا پنجاه پوت. (فراوانی نعمت را برای آن اترکیهای شالیکار از همینجا می‌شود دریافت که به یک «شب‌با» در ازاء چهار ماه کار هشتصد کیلو برنج می‌دادند - ۱۶۴۰۰ کیلو گرم × ۵۰ پوت = ۸۲۰ کیلو گرم - که معادلش باپول امروز و با حداقل قیمت برنج هزار و هشتصد نهصد تومان می‌شود).

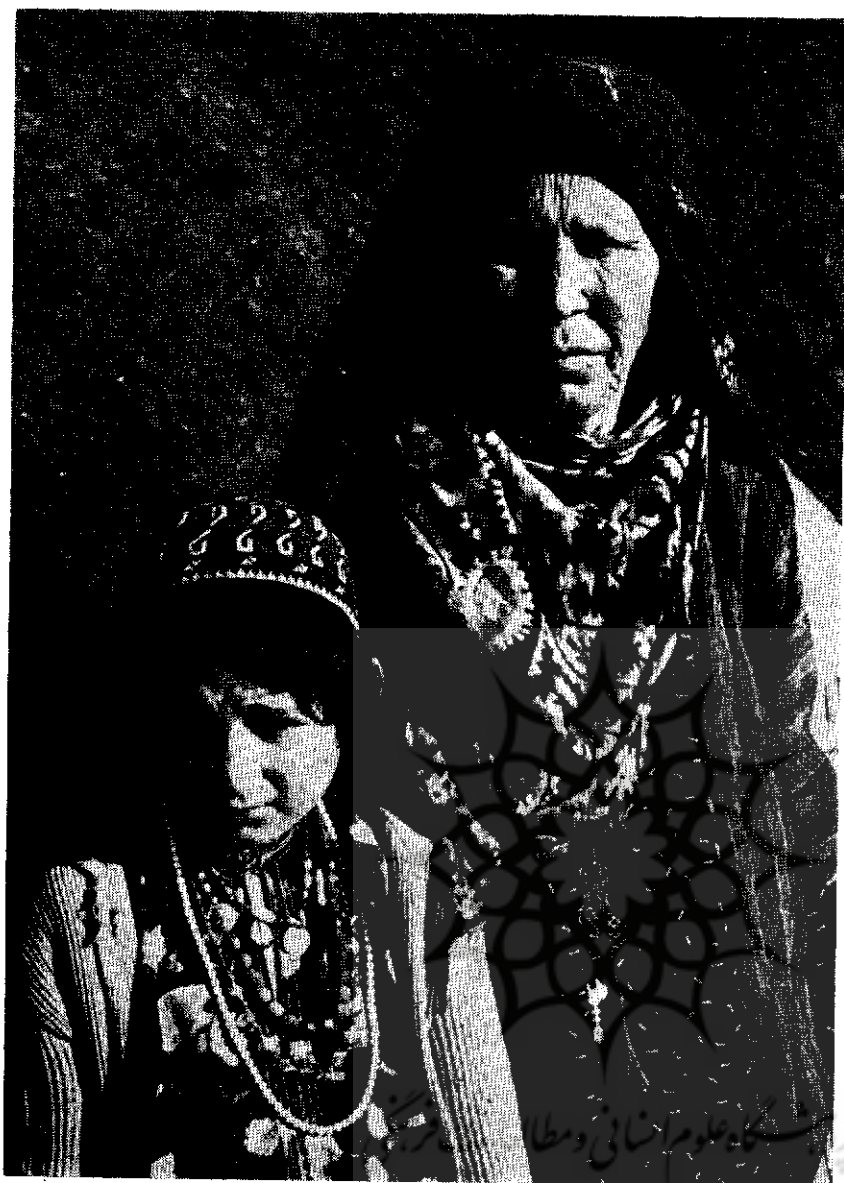
وقت درو از اول پائیز بود و سه چهار هفته‌ئی دوام داشت. با داس درو می‌کردند و دسته‌های درو شده را با چند ساقه شالی می‌پیچیدند و در همان شالیزار درو شده به ردیف بر روی «سفال» - sefal «ها می‌نهادند. این دسته‌های درو شده را تا چهار پنج روز همانجا می‌گذاشتند بماند تا خشک شود. آنوقت

۲ - شروع برنجکاری را در «اترک» باید از ۶۰ - ۷۰ سال پیش هم دورتر دانست. این تاریخ را می‌توان چند سالی هم عقب‌تر برد ولی نزدیکتر نمی‌توان آورد. در قسمت بعدی سلسله مقاله‌های مربوط به ترکمنهای ایران درباره تاریخ شروع برنجکاری در اترک بحث خواهد شد.

۳ - در این گفتار همه واژه‌هایی که در «گیومه» می‌آید، عیناً از زبان اینچه بورونیها نقل می‌شود.

۴ - هر «پوت» = چهل «گروان» = ۱۶۳۸۰ کیلو گرم.

۵ - قسمتی از ساقه برنج یا گندم را «سفال» می‌نامند که در وقت درو کردن از تیغه داس پائین‌تر می‌ماند و درو نمی‌شود.



دو چهرهٔ اینچه‌بورونی .

پرتال جامع علوم انسانی

متر فاصله و هر دو نفر با هم باد می‌دادند. به این طرز که روبروی هم به جریان باد پهلو می‌کردند و با پارو شالی کوبیده را در فاصلهٔ بین خودشان به باد می‌دادند. دانه‌های شالی همان وسط می‌ریخت و «کیمیل - kemil» (کام برنج) با جریان باد چند متر دورتر از شالی انباشته می‌شد.

۶ - «خرمگاه» را اینچه‌بورونیا «خرمن‌بیر» - xarman yer می‌نامند. «بیر» = جا ، مکان .

۷ - تابه کردن = انباشتن ، توده کردن ، خرمن کردن .

هرده پانزده دسته را باطناب به هم می‌پیچیدند و به «خرمگاه»^۶ می‌بردند و «تابه - taye»^۷ می‌کردند.

خرمن را با چند اسب یا شتر می‌کوبیدند که باهم مهار بودند. خیلی ساده ، جوانی یا جوانکی روی یکی از اسبها یا یکی از شترها می‌نشست و حیوانها را دور خرمن می‌گرداند تا با لگد کوبیهایشان خرمن را بکوبند. مرد دیگری هم ، دریائین، شالی‌ها را با یک یا چند شاخهٔ چوبی جابجا می‌کرد .

بعدهم خرمن کوبیده را دو قسمت می‌کردند با سه چهار

کاه را از فرط فراوانی غالباً همانجا می گذاشتند و شالی را با همان شترها از خرمنگاه به ده می رساندند. یا اگر شتر نداشتند و خرمن خودشان را با اسب و مادبان کوبیده بودند از شتردارها شتر کرایه می کردند. حیفاشان می آمد که اسبها را به زیر بار بگیرند. حالا هم همینطور است، نه فقط ترکمن اترکی، همه ترکمنها به اسبهایشان دل می بندند و هر مراقبت یا مواظبتی را از این حیوان دریغ نمی کنند. به هر حال برای هر بار شتری که از خرمنگاه به ده می رساندند، نسبت به دوری و نزدیکی راه ده پانزده «گروان»^۸ برنج به شتردارها کرایه می دادند.

در این فصل چه اینکه بوروبون و چه تنگلی پررفت و آمد بود. از هر سوی دستفروشها با انواع فروختنی های خود: قوری ها و استکان ها و ظرفهای چوبین^۹ . . . میوه ها و خشکبارها . . . پارچه ها و زیورهای زنانه . . . از راه می رسیدند و اشیاء خود را با شالی مبادله می کردند. تصویر این صحنه را به عهده خوانندگان می گذارد که زنها و بچه ها را به گرد دستفروشها تصور کنند که با شادمانی وقیل و قال هر یک شیئی مطلوب خود را می جستند. بهتر است در تکمیل این تصویر، زنان ترکمن را چنان که هستند با پیراهنهای و روسریهای سرخ و گلدار و زیورهای آویخته از گردن و گیسو تصور کنند. زیورهایی که در آن موج شادمانی انسانها با کمترین تابش خورشید می درخشید. کودکانی یا کودکی را هم باید تصور کرد که مشت کوچکش را به خوشحالی با شالی انباشته است و به سوی جمع می دود تا درازاء آنچه در مشت دارد اناری بادانه های سرخ و آبدار برچین کند که بهترین میوه مطلوبش است.

باز گردیم به موضوع خودمان آن شالی را که از خرمنگاه به خانه یا آلاچیق می رساندند، دانه های هنوز درین پوسته نازکی باقی مانده بود که می بایستی به وسیله زنها با « یارقیقاق - yârqiyaq » کوبیده شود که مانند آسیابهای دستی بود ولی محقرتر. سنگ زیرینش را خودشان از کاه و گل به عمل می آوردند و در میانش چوبی می گذاشتند و سنگ روئی را که یک تکه آجر گرد بود و در وسط سوراخ داشت سوار آن می کردند و با همان ادا و اصول آسیابهای دستی می گرداندند. البته یک دسته چوبی هم روی همان خشت روئی کار می گذاشتند. زنی که می خواست با « یارقیقاق » کار کند، کنارش می نشست، با یک دست یارقیقاق را می گرداند و با دست دیگر شالی را مشت مشت در سوراخ گلوی خشت روئی می ریخت و از دوروبر « یارقیقاق » هم دانه های رها از پوسته

و پوسته های جدا از دانه بیرون می ریختند. اما نتیجه کار با « یارقیقاق »، برنجی بود که نیمی از دانه هایش هنوز هم در پوسته بود. چنین برنجی را « آل - âle » می نامیدند. این دیگر یک اصطلاح ترکمنی است که هر چیز خط و خالدار را « آل » می نامند. مثلاً « آل ق این - âleqoin » (گوسفندی که پشمهایش چند جا سفید و چند جا سیاه باشد) به هر حال . . . این « آل » را در یک هاون چوبی می ریختند به نام « سُخی - soxi » که یک دسته سنگی هم داشت و آن دوتا را روی هم « سُخی داش - soxi dâsh » می نامیدند. « آل » در « سُخی داش » آنقدر کوبیده می شد تا بقیه دانه ها هم از پوسته بیرون بیاید. پس از آن در یک ظرف چوبی سینی مانند می ریختند که نامش « اُسَرچَه - sarca » بود و با بوجاری کردن آن، پوسته ها را که در جلو جمع می شدند از دانه های برنج جدا می کردند که اینک « توئی tui » یا « دوئی dui » نامیده می شد.

این نکته را باید در همینجا افزود که زنان اترکی فقط در همین مراحل آخر یعنی وقتی که شالی از خرمنگاه به خانه یا آلاچیق می رسید در کار برنج دست داشتند و گرنه در نشاء و درو و خرمن ابدأ. البته مردان اترکی این حق را باید به زنهایشان می دادند که همیشه تر و خشک کردن بچه ها و پخت و پز غذا و تکان دادن و تمیز کردن نمدهای آلاچیق برعهده آنان بود و همچنین نمود مالی و قالیچه بافی که خواهیم دید آن یکی چه زحمتهای می خواست و این یکی علاوه بر زحمت چقدر در باری و شکیبائی . . .

۸ - گروان = ۴۰۰ گرم .

۹ - این ظرفهای چوبین را ساکنان کوهپایه های جنگلی استرآباد و مازندران از درختان جنگل می تراشیدند و به معامله گرها می فروختند .

در شماره ۶۱ و ۶۲ مجله و در مقاله « ترکمنهای ایران - بررسی زمینه های اجتماعی » از چاپ قسمتی از مطالب صرف نظر شد که در توصیف « برده داری »، « غول و ایک » و « بای » در ترکمنها بوده است. این مطالب پس از تکمیل مطالعه درباره ترکمنهای ایران و در کتابی که اداره فرهنگ عامه قصد دارد راجع به ترکمنهای ایران منتشر کند گنجانده خواهد شد.